

اصلاح طلبی، کم هزینه ترین راه - اصلاح حاکمیت است

پاسخ صادق جوادی حصار به پرسشهای «اعتماد» درباره «اصلاح اصلاحات» تا «امکان و امتناع اصلاحات»

ضرورت اصلاح - اصلاحات

اصلاح طلبان در این بیش از 2 دهه‌ای که از عمر این جریان سیاسی می‌گذرد با مشکلات بسیاری روبه‌رو بودند. مشکلاتی که اغلب به نحوی از نوع نگاه حاکمیت به این جریان سیاسی نشأت گرفته اما آنچه این چند سال اخیر به دردسر و گرفتاری جدی اصلاح طلبان تبدیل شده، نه ناشی از نگاه حاکمیت، بلکه بیشتر به نوع نگاه جامعه به آنان مربوط است، آن‌هم در شرایطی که نگاه حاکمیت به اصلاح طلبان نیز نه تنها تغییر نکرده، بلکه اگر نحوه رد صلاحیت کاندیداهای این جریان سیاسی را دو انتخابات مجلس یازدهم و ریاست جمهوری سیزدهم ملاک قرار دهیم، آن‌گاه باید اعتراف کنیم که دشواری پیشروی اصلاح طلبان از این منظر بیشتر هم شده است. اما نگرانی اصلی اصلاح طلبان در حال حاضر همان تغییر نگاه جامعه است و کاهش آشکار محبوبیتی که روزگاری ارزشمندترین و مهم‌ترین داشته آنان بود. اوضاعی که ضرورت بازنگری گفتگویی و بازسازی تشکیلاتی را در این جریان سیاسی در اولویت کاری‌شان قرار داده است. نکته‌ای که صادق جوادی حصار، تحلیلگر سیاسی و سخنگوی حزب اعتماد ملی نیز بر آن تاکید دارد و آن‌طور که در ادامه می‌خوانید، پیشنهادهایی را نیز برای تحقق آنچه این سال‌ها با تعبیر «اصلاح اصلاحات» مطرح است، به دست داده است.

بحث از بازسازی گفتگویی و آنچه این سال‌ها با تعبیر «اصلاح اصلاحات» در فضای سیاسی-رسانه‌ای مطرح است، از جمله مهم‌ترین مسائل و موضوعاتی است که اصلاح طلبان همواره از آن صحبت کرده و این مساله به خصوص در آستانه هر انتخابات، با توجه به جدی‌تر شدن مباحث جناحی و سیاسی با جدیت مضاعف دنبال شده اما با برگزاری انتخابات و عبور از فضای خاص انتخاباتی، عملاً به دست فراموشی سپرده می‌شود. برای آغاز بحث اولاً قائل به لزوم این بازسازی گفتگویی هستیم و در صورتی که چنین باوری دارید، به نظر شما چه کار باید کرد؟ آیا در این مدت کاری انجام شده است؟

بازسازی گفتگویی که حتماً باید انجام شود و کارهای متعددی هم باید

در این مسیر انجام شود و به دلیل همین تعدد اقداماتی که باید در دستورکار باشد، بحث اولویت مطرح است و اینکه کدام اقدامات باید در صدر فهرست قرار گیرد. یکی از عمده کارهایی که اصلاح‌طلبان باید با اولویت در دستورکار داشته باشند، بازسازی ارتباط با جامعه است. در واقع اصلاح ذهنیتی که در جامعه نسبت به اصلاح‌طلبان پدید آمده یا پدید آورده‌اند، حایز اهمیت است که از این دو حال خارج نیست؛ یا مخالفان جریان اصلاحات موفق به ایجاد چنین ذهنیتی در جامعه شده‌اند یا حقانیتی پشت این ذهنیت بوده و به همین دلیل نیز در جامعه شکل گرفته است. بنابراین نخستین کار اصلاح‌طلبان توجه به این موضوع و اصلاح و ترمیم روابط خود با جامعه هدف است، به نحوی که مقبولیت از دست رفته را اصلاح کنند. در این مسیر حاشیه‌هایی مطرح است که آن حواشی در اصلاح یا عدم اصلاح این مراودات بی‌تاثیر نیست و آن، جریان‌های حاکمیتی یا جریان‌های رقیب درون حاکمیت است. این جریان‌ها همواره این تصور را داشته‌اند که تا وقتی اصلاح‌طلبان در صحنه باشند و امکان فعالیت برای‌شان وجود داشته باشد، میدان فرصت به تعبیری یا خدمت به تعبیر دیگر از آنان گرفته شده و نمی‌توانند فعالیت کنند. بنابراین اصلاح‌طلبان باید به نحوی این ذهنیت را در میان جریان مخالف به تعادل برسانند که اصلاح‌طلبان همان‌طور که دنبال اصلاح روابط با جامعه هستند، معتقد به اصلاح ارتباطات‌شان با رقبای نیز هستند. در واقع ما باید با رقیب در هر میدانی رقابت کنیم و او را به میدان مبارزه سیاسی سالم دعوت کنیم، نه اینکه شبیه به آنچه بعضاً از اصولگرایان می‌بینیم، دنبال حذف رقیب باشیم. آن هم برای آنکه خودمان چابک‌تر و قدرتمندتر باشیم. حاشیه دیگری که تاثیری جدی بر متن دارد، بحث مخالفان و منتقدانی است که بیرون منظومه قدرت به جریان اصلاحات انتقاد دارند. گروهی که یا با جریان‌های اپوزیسیون نظام گره خورده‌اند یا نسبت به آنها سمپاتی دارند. لذا ما باید این آگاهی را به جامعه بدهیم که همراهی با این جریان‌های اپوزیسیون چه عوارضی برای کشور- و نه برای جریان اصلاحات و اصلاح‌طلبان- در پی خواهد داشت. تصورم این است که اگر جامعه در فرصت و شرایطی مناسب و آرام بتواند به تجزیه و تحلیل در این رابطه بپردازد، به اصلاح روابط میان اصلاح‌طلبان و جامعه کمک می‌شود.

بحثی که اینجا مطرح است، این است که اساساً

چرا جریان اپوزیسیون نظام، به جای آنکه نظام را در اولویت مخالفت‌ورزی قرار دهد، اصلاح‌طلبان را هدف قرار داده است؟ در واقع جریان اساساً چرا اصلاح‌طلبان را رقیب خود می‌بیند؟

جریان اپوزیسیون به درست یا غلط این‌طور فکر می‌کند که تنها جریانی که هنوز می‌توانست- و از نگاه من هنوز می‌تواند- راه را برای جریان‌های مخرب و ضدانقلاب مسدود کند و مانع جدی اندیشگانی و عملگرایان در مسیر راه‌شان باشد، جریان اصلاحات است؛ بنابراین در چند سال گذشته نوک تیز حملات‌شان را متوجه خاکیز اصلاحات کرده‌اند و اگر دقت کرده باشید پیش و پس از انتخابات با سلاح‌های سنگین تبلیغاتی این دژ را مورد حمله قرار داده بودند، با این تصور که اگر این دژ فرو بریزد، مانعی پیش‌روی‌شان نیست و به همین دلیل همه‌ای سنگین علیه اصلاح‌طلبان ساماندهی کردند. البته این به معنای آن نیست که اصلاح‌طلبان هیچ عیب و ایرادی نداشتند اینک امری غیرقابل انکار است. اما بحث این است که این جریان‌های اپوزیسیون تمرکزشان را بر برجسته کردن معایب معمول و جلوه دادن آن به صورت نامعمول متمرکز کرده بودند. در واقع در تلاش برای القای این ذهنیت بوده و هستند که اصلاح‌طلبان و اصلاح‌طلبی روی دیگر بی‌توجهی حاکمیت به مردم یا روی دیگر اقتدارگرایی و زورگویی جریان‌های منتسب به حاکمیت هستند. بنابراین از هر تریبونی استفاده می‌کنند تا این را القا کنند که «اصلاح‌طلبان در سرکوب مردم کم از اصولگرایان یا حاکمیت ندارند!» اگرچه من معتقد نیستم که اصولگرایان پایبند به اصول معتقد به سرکوب جامعه باشند، اما به هر حال جریان اپوزیسیون سعی در القای این باور دارد که اصلاح‌طلبان اگر فرصت داشته باشند، گوی سرقط را در سرکوب جامعه از اصولگرایان می‌ربایند. حال آنکه این‌طور نیست و اصلاح‌طلبان هزینه فراوانی داده و می‌دهند تا این نگرش بی‌توجهی به آمال و خواست ملت را به نقد کشیده و آن را به حاشیه برانند. در واقع درحالی که اصلاح‌طلبان همواره سعی کرده و می‌کنند که بی‌توجهی به مطالبات مردم و آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی فعالیت سیاسی، آزادی شیوه سرمایه‌گذاری، نوع مشارکت ملت- دولت، نوع مشارکت دادن بخش خصوصی در بدنه کشور و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را مورد تأکید قرار دهند، جریان اپوزیسیون تلاش می‌کند آن را کمرنگ و بی‌فروغ جلوه دهد و اگر از این کار ناتوان بود، این‌طور

تبلیغ می‌کرد که این تلاش اصلاح‌طلبان هم در راستای همراهی با حاکمیت بوده است. یعنی اگر اصلاح‌طلبان هم ضدانقلاب بودند، حاکمیت چنین فرصتی را به آنان نمی‌داد. کانهو ضدانقلاب بودن در هر شرایط امری مثبت است و هر کس بگوید ما درون حاکمیت نیز قادر به انجام و پیشبرد اصلاحات هستیم، مرتکب رفتاری بد و ناپسند شده است.

برای اینکه به موضوع اصلی یعنی چگونگی پیشبرد اهداف «اصلاح اصلاحات» برگردیم، بگذارید سوال بعد را این‌طور مطرح کنم که اصلاح‌طلبان در این شرایط پیچیده‌ای که توصیف می‌کنید، چگونه قادر به بازسازی گفتمانی خواهند بود؟ در واقع در شرایطی که عمده مشکل این جریان سیاسی، به اعتراف خودشان تضعیف و تخریب پایگاه اجتماعی و جایگاه‌شان نزد جامعه است و از طرفی افزایش مشکلات معیشتی و اقتصادی منجر به افزایش نارضایتی عمومی نسبت به مجموعه حاکمیت و البته اصلاح‌طلبان شده، آیا راهکاری برای تغییر نگاه جامعه نسبت به جریان اصلاحات متصور است؟

اولا صبوری! بالاخره حقایق پنهان نمی‌مانند. اصلاح‌طلبان در ادوار گوناگون تحت این فشارها بوده‌اند. از جمله دوره نخست احمدی‌نژاد اصلاح‌طلبان به شدت تحت این فشارها بودند و علاوه بر آن، بازداشت و فشار سیاسی شدیدی را نیز تحمل کردند. اما صبر توام با تدبیر راهگشا است. در تاریخ رویدادهای بسیاری را می‌شناسیم که در زمان وقوع مردم نگاهی متفاوت به آن داشتند و گذر زمان باعث شده تلقی عمومی تغییر کند و حقایق روشن شده است. با این حساب کاری که اصلاح‌طلبان در شرایط کنونی باید انجام دهند، این است که با حوصله، تدبیر و مدارا، ناملايمات و بی‌توجهی‌هایی که از جانب جامعه به آنان میشود و حتی درشت‌گویی‌ها و ناسزاگویی‌هایی که از جانب مخالفان جریان اصلاحات در جامعه ساری و جاری میشود، تحمل کنند. با اعتماد به مردم گام بردارند و به شعور و درک سیاسی عمیق جامعه احترام بگذارند و مطمئن باشند که اگر مردم با حوصله به حقایق توجه کنند

به این نتیجه می‌رسند که فاصله‌ای میان اصلاح‌طلبان با جامعه وجود ندارد. اما این روش نیازمند صبر و حوصله و مداراست. ما چاره‌ای نداریم. در واقع در برخی امور اطلاعات عمومی نسبت به حقایق کامل نیست که باید صبر کنیم و در بعضی امور هم ما بد عمل کردیم و باید با عملکرد خوب‌مان در ادامه مسیر، رفتار گذشته را جبران کنیم. به هر حال ممکن است مردم در مقطعی به این نتیجه برسند که اصلاح‌طلبان که قادر به انجام کاری درخور نبودند، لااقل همه امور را به اقتدارگرایان بسپریم، مگر آنها کاری کردند. فراموش نکنیم اولویت مردم عبور از این بن‌بست فلج‌کننده اقتصادی است و ممکن است تصورشان این بوده که راه گذر از این شرایط، سپردن همه امور به جریان اقتدارگراست.

اما مگر مردم چقدر در به وجود آمدن شرایط کنونی موثر بودند؟

مردم پای صندوق رای نیامدند. اما تنها دلیل این غیبت مردم، ردصلاحیت آقای پزشکیان، تاجزاده یا دیگران نبوده است. منظورم این است که باید آن دلایل را هم مدنظر داشته باشیم. نباید ساده‌سازی کنیم و بگوییم اگر مثلاً فلان کاندیدا در انتخابات حضور داشت، اوضاع به کل تغییر می‌کرد، چراکه آمار و اطلاعات به ما می‌گویند کل بحث بر سر اختلاف حدود 2 تا 3 میلیون رای است. در واقع این‌طور به مردم تفهیم شده بود که نزاع میان دو جریان سیاسی است که کشور را به این وضع کشانده است. جریان رقیب هم از این آب گل‌آلود ماهی خود را گرفت و با سوار شدن بر امواج، به نفع خود نتیجه‌گیری کرد. اکنون نوبت آن شده که دست‌کم به آن بخش از جامعه که چنین القائاتی را باور کرد که اگر آب‌ها یک‌کاسه شود، دولت، مجلس و قوه قضاییه ید واحده شده، کشور گل و بلبل خواهد شد، اکنون نتیجه را ببینید. امروز بیش از 3 ماه از آغاز به کار دولت جدید و ایجاد این شرایط گذشته اما آیا تغییری در وضعیت معیشتی ملت، وضع تورم و رکود بازار و مراودات بین‌المللی و تعاملات اقتصادی کشور ایجاد شده است؟ ما امیدواریم تغییری ببینیم اما تاکنون که اتفاقی نیفتاده است؛ بنابراین می‌توان در این نوع نگاهی که قائل بود بر اینکه پای صندوق نرویم تا حاکمیت یک‌دست شده و از این طریق مشکلات حل شود، تشکیک کرد. این ملاحظه هم البته بسیار حایز اهمیت است که دقت کنیم در این مسیر، به سمت لجبازی با مردم نرویم، بلکه باید با کلامی مستدل از جامعه خواهش کنیم که بار دیگر در این رابطه بیندیشد.

شما راهکار عبور جریان اصلاحات از شرایط کنونی را صبوری توام با تدبیر و بهبود عملکرد در ادامه مسیر عنوان کردید. در حال حاضر آیا در این 3 ماهی که به‌گفته جنابعالی اتفاق مهمی در دولت به عنوان خروجی انتخابات اخیر رخ نداده، احیانا در جریان اصلاحات کاری انجام شده است؟ آیا این روش صدور بیانیه و موضع‌گیری از جانب جبهه اصلاحات اقدام مثبتی است یا آن‌طور که آقای عبدي معتقدند روشی نامناسب جهت رفع مسوولیت است؟ کار مثبتی که جنابعالی بر آن تاکید دارید، چیست؟

صدور بیانیه یکی از لوازم رفتار جبهه‌ای و حزبی است. طبیعتا اگر تمام فعالیت جبهه اصلاحات به این محدود باشد که در بزنگاه‌های مختلف از طریق صدور بیانیه اعلام موضع کند، من هم با آقای عبدي موافقم و ایرادات ایشان را کاملا وارد میدانم. اما اگر این کار یکی از اقداماتی باشد که از سوی این جریان سیاسی انجام شده، ایرادی نمی‌بینم. به هر حال اتفاق مهمی در کشور روی داده است و نارضایتی نسبت به بحران آب بالا گرفته و کل کشور را متاثر کرده است. اگر اصلاح‌طلبان سکوت اختیار کنند و از رایه هرگونه انتقاد و اعتراض و پیشنهاد و رایه طریق خودداری کنند، منتقدان می‌توانند بگویند که آیا بود و نبود اصلاحات و اصلاح‌طلبان، هنگامی که در قدرت دخیل نیستند، تاثیری در مسائل دارد؟ آیا آنچه در کشور می‌گذرد، برای این جریان سیاسی اهمیت دارد یا نه؟! آیا این جریان مادام که در قدرت باشد، به مسائل توجه دارد و به محض خروج از قدرت، کاری به این مسائل ملت ندارد؟! این هم انتقادی است. بنابراین معتقدم اصلاح‌طلبان باید چند کار درون‌گفتمانی مهم و اساسی انجام دهند. يك اینکه تکلیف خود را با مرکز فرماندهی و ستاد مشخص کنند. در واقع باید تکلیف‌مان در مواجهه با جریان‌های مختلف قدرت روشن باشد که چطور عمل خواهیم کرد؟! آیا يك جریان سیاسی هستیم؟! يك جبهه سیاسی هستیم، يك نحله یا يك گفتمان فکری هستیم؟! اگر در زمانی که باید جبهه‌ای تصمیم‌گیری کنیم، فردی عمل کنیم، وقتی نیاز به تصمیم‌گیری فردی است، احزاب ساز مخالف خود را كوئ کنند و وقتی نیاز به اقدام همگام حزبی است، يك حزب راسا تصمیم‌گیری کرده و تصمیم دیگران را وتو کند، وضع بر همین منوال خواهد بود. این سردرگمی و بلاتکلیفی در جبهه اصلاحات می‌تواند پاشنه آشیل اصلاحات باشد و تا به امروز هم چنین بوده است. به عنوان مثال در جریان انتخابات مجلس دهم، اصلاح‌طلبان برنده میدان بودند اما همین که وارد مجلس شدند، فرقه‌گرایی و گروه‌گرایی باعث شد حتی کسانی که موثلف انتخاباتی اصلاح‌طلبان بودند، راه خود را جدا کردند و کار خود را پیش بردند.

ما در شرایطی انتخابات را پشت سر گذاشتیم که حدود 150 کرسی را به دست آورده بودیم اما وقتی وارد مجلس شدیم، راست میانه گفت ما فقط در جلوگیری از قدرت‌گیری جریان تندرو با شما همراهیم و در دیگر امور راه خودمان را خواهیم رفت. در نتیجه همان روز نخست مجلس دهم حدود 50 تا 60 نماینده مسیرشان را جدا کردند، وسط ایستادند تا از هردو جریان چپ و راست باج بگیرند. این شد که تعداد کرسی‌های اصلاح‌طلبان به حدود 90 کرسی رسید. در نتیجه این فراکسیون سیاسی اگرچه قدرت بازدارندگی داشت و مثلاً می‌توانست دست به آبستراکسیون بزند یا در فلان و بهمان موضوع به گزینه مورد بحث رای ندهد اما قدرت تعیین‌کنندگی نداشت و نمی‌توانست به‌طور ایجابی اثرگذار باشد. از طرفی فردگرایی درون همین فراکسیون امید هم وجود داشت و کار به آنجا رسیده بود که رییس فراکسیون امید از مدیریت اعضای فراکسیونش ناامید بود. تاجایی که می‌گفت مثلاً در فلان بحث، پیش از ورود به جلسه رای اعضای را بشمریم و ثبت کنیم اما کمتر حرفش روی وجود داشت و اعضای همزمان با تاکید بر اینکه نیاز به نگرانی نیست، در عمل کار خود را انجام می‌دادند. در نتیجه مثل در انتخابات هیات ریسه کمیسیون‌ها هم ناکام مانده و به‌جای آنکه مثلاً آقای عارف رییس کمیسیون آموزش باشد، فرد دیگری به این کرسی می‌رسید. به هر حال این کارها انجام نشد و مجلس نتوانست انتظارات عمومی را برآورده کند و ناامیدی در جامعه تشدید شد. لذا ما ناچاریم در جریان اصلاحات تکلیف‌مان را به دو مقوله حزب و رهبری جبهه‌ای روشن کنیم. شخصاً یک بار خدمت آقای خاتمی عزیز عرض کردم که به‌جای آنکه تعدادی از چهره‌های سیاسی را گرد خود جمع کند و این افراد به عنوان شورای مشاوران جناب‌عالی فعالیت کنند، به 5 تا 10 حزب قدرتمند ماموریت بدهید، دبیران کل آن احزاب را به عنوان مشاوران به کار بگیرید و همه امور را هم از طریق همین تشکیلات و بدنه آن دنبال کنید. این کار باعث می‌شود هر تصمیمی که توسط شورای مشاوران جناب‌عالی اتخاذ شود، از پشتوانه قدرتمند حزبی در سراسر کشور برخوردار خواهد بود.

با توجه به اینکه به نقش آقای خاتمی اشاره کردید، اتفاقاً بحث دیگر نقش‌آفرینی ایشان و البته دیگر اصلاح‌طلبان تاثیرگذار است. در واقع اگرچه جایگاه و اثرگذاری آقای خاتمی در جریان اصلاحات غیرقابل‌انکار است اما به نظر می‌رسد ایشان سال‌هاست که دیگر چندان تمایلی به ورود به مسائل ندارد. این البته فقط در مورد آقای خاتمی صادق نیست. آقای عارف هم که اتفاقاً از ایشان صحبت شد، پس از مجلس دهم عملاً هیچ فعالیت خاصی را دنبال نکرده است. همین وضعیت در مورد اغلب آن حدود 90 عضو فراکسیون امید هم صادق است. درست است که این

افراد در جریان انتخابات اسفندماه 94، ژنرال سياسي نبودند اما به هر حال 4 سال در مجلس تجربه کسب کردند و انتظار ميرفت دستکم پس از مجلس نسل جديدي از کنشگران سياسي اصلاحطلب وارد عرصه شوند اما به واقع اغلب آنها حتي حاضر به گفتوگو با رسانهها نيستند و بعضا اعتراف ميکنند که به خاطر فشارهاي سياسي تمايل به فعاليت ندارند.

البته قصد جسارت ندارم اما وقتي با موجي ميآيند، با موجي ديگر هم از مسير خارج ميشوند. فشار حاکميتي را هم قبول ندارم. چراکه اگر فشاري باشد، براي همه است و به هر حال عدهاي را هم ميشناسيم که بهرغم تمامي اين فشارها در صحنه مانده و فعاليتشان را پيش ميبرند. آقاي حضرتي هم عضو فراکسيون اميد بود اما پيش و پس از مجلس دهم فعاليتش را ميکرد و به جز مسائل حزبي، روزنامهاش را منتشر ميکرد و ميکند. بنا بر اين اجازه بدهيم که اين دليل را نپذيريم. به نظرم برخي از اين عزيزان بدون طي دوران پيشرفت و عبور از سلسله مراتب، ناگهان بهطور جهشي وارد پارلمان شده و به عنوان نماينده مجلس فعاليت کردند. وقتي کرسی مجلس را از اين افراد بگيريم و دورهشان تمام شود، انگار ديگر رسالتي ندارند و کنار ميروند. گويا چون يك دوره نماينده مجلس بوده و با سلام و صلوات از آنها خواسته شده وارد شوند، حالا بايد کنار بنشينند تا در آينده بار ديگر با سلام و صلوات از آنان بخواهيم که تشريف بياورند و نماينده مجلس شوند. به نظرم اتفاقا بخشي از مشکل همين مساله است و مهمتر از آن اينکه ما نبايد سرنوشت يك جريان سياسي را به دست افرادي بسپاريم که با يك موج آمده و با موج بعدي ميروند. ما به افرادي نياز داريم که سنگ زيرين آسيا باشند که خوشبختانه داريم. افرادي که در روزهاي سخت و نااميدي، کنار مردم بمانند، ناملايمات را تحمل کنند و از جريانهاي ديگر حرف درشت بشنوند. به هر تقدير معتقدم جريان اصلاحات نيازمند اصلاحات دروني با محوريت آقاي خاتمي است و اينکه سازوکار اصلاحات دروني و بازسازي گفتماني چه باشد که بتوان با مشارکت همه عقول وارد عمل شده و در يك مرکز فرماندهي برآمده از همه آرا و نظرات تصميمگيري کند، بحثي است که باز نيازمند همراهي همه نيروهاي توانمند اصلاحطلب است تا با محوريت آقاي خاتمي اين مهم را به انجام برسانند.

بازه زماني براي انجام اين برنامه و

نقشه راه متصور نیستید؟

معتقدم اگر این اتفاق در کوتاه مدت نیفتاد، حتما باید در میان مدت محقق شود. چراکه در غیر این صورت، در بلندمدت با مشکل تمرکز در فرماندهی و تشتت در رفتار سیاسی و امنیتی اصلاح طلبان روبرو خواهیم بود که برای يك جبهه و جریان سیاسی امیدآفرین سزاوار و شایسته نیست.

شاید مهم ترین استدلال جریان اپوزیسیون در تغییر ذهنیت جامعه نسبت به جریان اصلاحات، این مساله را مطرح می کنند که اصلاحات اساسا در شرایط کنونی و به دلیل نوع حاکمیت جمهوری اسلامی، از اساس ناممکن است. این درحالی است که وقتی به آنچه در سال های پس از دولت اصلاحات و مجلس ششم گذشته تمرکز می کنیم، با پرسشها و چالشهایی اساسی مواجه می شویم. مثلا اینکه وقتی در انتخابات ریاست جمهوری همه نیروها و کاندیداهای اصلاح طلب و نزدیک به این جریان رد صلاحیت می شوند، چطور می توان اصلاحات را پیش برد. همین طور چنان که شما اشاره کردید وقتی وارد قدرت می شوند، وقتی با نمونه ای مثل مجلس دهم مواجه می شویم که این جریان سیاسی بر هویت اصلاح طلبی تاکید کرده و حاضر به بده بستان با موتلف بدعهد نمی شود، در پیشبرد اهدافش ناکام می ماند و اگر شبیه به تجربه دولت روحانی، اصلاح طلبان امور را به موتلفشان بسپارند و خود در مقام حامی سیاسی بمانند، باز به دلایلی دیگر این روند بی نتیجه می ماند.

ببینید، ما باید با نگاهی نسبی به مسائل بنگریم. چراکه اساسا اصلاح طلبی ارتباطی وثیق با نسبی گرایی دارد. ما می گوئیم در فضای آرام و منطقی، اجازه اظهار نظر به همه داده شود، با حاکمیت هم به گفتگو بنشینیم و بتوانیم به حاکمیت بگوئیم این چشمت مشکل دارد و آن چشمت خوب کار می کند. این گوشت ناشنواست و گوش دیگری مشکلی ندارد. بهتر است این مسائل را به حاکمیت بگوئیم یا اینکه حاکمیت را سرنگون کرده و دور بیندازیم؟! چه تضمینی وجود دارد که در صورت سرنگونی این حکومت، حتما نظامی بهتر از این جایگزین خواهد شد؟! بنابراین باید این مسائل را روشن کنند. خلاصه حرفم این است که قبول دارم راه اصلاح طلبی، راهی دشوار است. به خصوص وقتی که اولویتهای جامعه، زمامداران به نحوی توسط زمامداران تعریف می شود، توسط منتقدان به نحوی دیگر و از نگاه مردم به شکل سوم. همان طور که روحانیون آمدند و ایده آل های خود را در حاکمیت تثبیت کردند، طبیعتا اگر گروهی دیگر هم سر کار بیاید، دنبال تثبیت ایده های خود

خواهد بود. با تمامی این اوصاف اصلاح طلبی را راهی بسیار دشوار
میدانم اما معتقدم کم هزینه ترین راه ممکن و البته پرفایده ترین راه
در درازمدت برای رسیدن به شرایط مطلوب اصلاح طلبی است.

شماره: ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۵۰۰۰۰۰۰ ۱۴۰۰